جلسه 610

دوشنبه 19/02/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در قیام امارات و اصول مقام قطع بود.

ابتدا راجع به قیام امارات و اصول مقام قطع طریقی محض بحث کردیم به لحاظ اثر منجزیت و معذریت.

اصل مطلب هیچ اشکالی ندارد، اما تحلیل و تخریج بحث مورد خلاف هست. ما سه وجه ذکر می کنیم که وجه سوم را خودمان را اختیار کردیم.

وجه اول کلام مرحوم نائینی هست که مورد قبول مرحوم آقای خوئی هم قرار گرفته است. فرموده اند که برای ایجاد منجزیت که حکم عقل است تنها راه این است که مولا موضوع منجزیت را ایجاد کند. یعنی بیان درست کند که موضوع قاعده قبح عقاب بلابیان برداشته بشود. والا خود منجزیت قابل جعل نیست. اینکه مرحوم آخوند مبنایش این است که خود منجزیت قابل جعل است یا معذریت قابل جعل است، این اشتباه است. حکم عقل قابل جعل توسط شارع نیست. فقط موضوع آن را شارع می تواند ایجاد کند، وبه تبع ایجاد موضوع حکم عقل موجود بشود.

پس باید شارع کاری بکند که امارات و اصول بشوند بیان تا قبح عقاب بلابیان از بین برود جایش استحقاق عقاب قرار بگیرد که می شود تنجز.

بیان یعنی تبین واقع، علم به واقع. علم یک مصداق تکوینی حقیقی دارد، علم وجدانی. یک مصداق جعلی اعتباری دارد، علم تعبدی. شارع در امارات باید اعتبار کند علم بودن را. حتی در اصول عملیه باید اعتبار کند علم را. بگوید من کان علی یقین فشکّ فهو علی یقین. این اماره بشود علم تعبدی به واقع، یا این اصل عملی علم تعبدی به واقع، وآنوقت بیان بشود منجز وموجب تنجز واقع.

والا راه دیگری وجود ندارد.

بعد مواجه می شود مرحوم نائینی با این اشکال که وجوب احتیاط که بیان نیست بر واقع. موجب علم به واقع نیست. حالا در امارات شما می گوئید که سیره عقلائیه بر این هست که مثلا خبر ثقه وقتی قائم شد عقلاء می گویند تو می دانی که این مایع خمر است وقتی خبر ثقه گفت این مایع خمر است.

خب این ادعا را مرحوم آقای خوئی و مرحوم نائینی مطرح می کنند.

یا در مورد استصحاب می گویند استفاده می کنیم از دلیل استصحاب که تعبد شده ایم به علم به بقاء.

یک تعبیری مرحوم نائینی می کند می گوید فرق بین اماره و استصحاب این است که: ما در اماره تعبد می شویم به علم من حیث الکاشفیة، اما در استصحاب تعبد می شویم که ما عالمیم به بقاء من حیث الجری العملی.

حالا چقدر این بیان مفهوم هست تعبد می شویم به علم از حیث اثر علم که جری عملی است بر وفق معلوم.

مرحوم آقای خوئی واقع بین تر حرف می زند، می گوید فرقی نمی کند استصحاب هم تعبد به علم است من حیث الکاشفیة، اماره هم تعبد به علم است من حیث الکاشفیة.

اشکالی که می شود این است که شما مشکل امارات و مشکل اصول محرزه را حل کردیدبه خیال خودتان، اما خطاب وجوب احتیاط که مشهور قائلند در امور مهمه مثل دماء وفروج و اموال احتیاط واجب است، خب وجوب احتیاط که اعتبار نشده است علم به واقع، آنجا چه می کنید؟ مرحوم نائینی فرموده است که ما در آنجا معتقدیم که مولا نمی تواند عقاب کند بر واقع. فقط می تواند عقاب کند بر ترک احتیاط، بر عصیان امر به احتیاط. امر به احتیاط هم که واصل هست. واقع چون نه معلوم است وجدانا و نه تعبدا، عقاب بر واقع قبیح است. این محصل فرمایش مرحوم نائینی، که عمده مطالب ایشان را مرحوم آقای خوئی هم قبول دارد. اینکه جعل منجزیت ابتداءا محال است این را آقای خوئی هم قبول دارد. واینکه در امارات و اصول محرزه اعتبار علم شده است علم تعبدی واعتباری است امارات و اصول محرزه و لذا قائم مقام قطع طریقی محض می شود و موضوع قبح عقاب بلابیان را بر می دارد چون بیان تعبدی است، این مطلب را هم آقای خوئی قبول دارند.

اقول: این فرمایشات انصافا فرمایشات ناتمامی است. اما آن بخش آخر کلام مرحوم نائینی که در امر به احتیاط عقاب بر خود مخالفت امر به احتیاط خواهد بود نه بر مخاالفت تکلیف واقعی، این خلاف وجدان است. چون در امر به احتیاط این امر طریقی است نه نفسی. امر طریقی است برای حفظ واقع. و اگر واقعا حرام نبود آن مورد احتیاط، این شخص متجری است و نه عاصی. وکسی که مثل مرحوم نائینی استحقاق عقاب بر تجری را قبول ندارد خب نباید اینجا عقاب را قبول کند. اما در جائی که واقعا حرام بود بلااشکال وبه شهادت وجدان مولا می تواند عقاب کند بر ارتکاب آن حرام. بگوید چرا آن حرام را مرتکب شدی مگر من نگفتم احتیاط بکن. عقاب صحیح است بخاطر ارتکاب آن حرام با وجود منجز که امر به احتیاط است.

اما اصل مطالب ایشان انصافا اینها مناقشات لفظیه است. آن چیزی که موضوع قبح عقاب بلابیان را برمی دارد عبارت است از اینکه یا مکلف علم پیدا کند به واقع، یا علم پیدا کند به اینکه مولا اهتمام دارد به واقع و می خواهد که مکلف احتیاط بکند. در این دو صورت عقاب بر عصیان واقع قبیح نیست، یکی در صورتی که ما بدانیم مثلا شرب تتن حرام است ولی شرب تتن بکنیم، وجدانا عقاب صحیح است بر شرب تتن. دوم اینکه ندانیم شرب تتن حرام است ولی بدانیم مولا اراده دارد که ما احتیاط بکنیم. ابراز کرده است مولا اهتمام خودش را به واقع در فرض شک. این را اگر ما دانستیم یعنی دانستیم که مولا می خواهد احتیاط کنیم اراده دارد که ما احتیاط کنیم اینجا هم اگر احتیاط نکردیم و واقعا حرام بود عقاب مولا بر ارتکاب این حرام واقعی منجز صحیح خواهد بود.

سؤال وجواب: مرحوم نائینی به دنبال شکل حکم ظاهری است، اعتبار خبر الثقة علما. ما می گوئیم این صیاغتها مهم نیست، ممکن است مولا اعتبار بکند خبر ثقه علم است اما نه به داعی اهتمام به واقع. یک مولای عرفی را فرض کنید، شخصی به او گفت اگر اعتبار کنی خبر ثقه علم است من به تو جائزه می دهم. این مولای عرفی هم آمد گفت اعتبرت خبر الثقة علما، با اینکه هیچ اهتمام ندارد به واقع در فرض قیام خبر ثقه. فقط برای وصول به جائزه اعتبار کرد که خبر ثقه علم است. کی عقل حکم می کند به تنجز واقع؟ و اگر مولا اعتبار نکند خبر ثقه علم است ولکن به نحو آخری ابراز کند اهتمامش را به واقع، اصلا انشاء نکند چیزی را، إخبار کند که ای مردم من اهتمام دارم به این تکلیف واقعی در فرض قیام خبر ثقه. بعد اگر خبر ثقه قائم شد که مثلا شرب تتن حرام است ولکن مردم شرب تتن کردند بلا اشکال می تواند مولا آنها را عقاب کند.

پس آن چیزی که مصحح عقاب است بیان به معنای علم به تکلیف واقعی نیست، یا علم به تکلیف واقعی یا علم به ابراز مولا اهتمام خودش را نسبت به تکلیف واقعی، که در فرض شک ابراز کرد که می خواهم شما احتیاط کنید. سیاقت حکم ظاهری هر چه می خواهد باشد مهم نیست، اصلا انشاء نکند حکم ظاهری را، إخبار کند از آن اهتمام نفسانی اش به تکلیف واقعی در فرض شک یا در فرض قیام خبر ثقه کافی است. شکل حکم ظاهری چه ارزشی دارد؟ آقا خلاف وجدان است این مطالب که شما می فرمائید جناب نائینی و جناب آقای خوئی. کی وجدان عقلی و عقلائی ما فرق می بیند بین اینکه مولا بگوید اعتبرت خبر الثقة علما یا بیاید بگوید جعلت خبر الثقة منجزا. اصرار بر اینکه آقا محال است جعل منجزیت برای خبر ثقه، این درست نیست، چه محالی است؟ آنی که مجعول شارع است عنوان منجزیت است نه واقع منجزیت که حکم عقل است. بله حکم عقل را شارع نمی تواند جعل کند، اما عنوان منجزیت را شارع جعل می کند انشاء می کند، همان مسلک صاحب کفایه. وچون عقل می بیند که انشاء عنوان منجزیت به داعی ابراز اهتمام به واقع است، چون اینطور است می گوید خب موضوع منجزیت عقلیه محقق شد. هر کس بفهمد که مولا گفت جعلت خبر الثقة منجزا و برخلاف خبر ثقه عمل کرد، عقاب او صحیح خواهد بود. عقل حکم می کند به واقع منجزیت در فرضی که مکلف علم پیدا کند به اینکه شارع انشاء کرده عنوان منجزیت را. این چه استحاله ای دارد؟

سؤال وجواب: ایشان اشکال می کند به صاحب کفایه، می گوید صاحب کفایه دارد حرف محال می زند، مگر می شود انشاء کرد وجعل کرد منجزیت را که حکم عقل است. خب مگر صاحب کفایه گفت که شارع حکم عقل را جعل می کند ابتدائا؟ انشاء می کند عنوان منجزیت را، ولی چون به داعی ابراز اهتمام به واقع هست به هر کسی این انشاء عنوان منجریت رسید موضوع برای واقع منجزیت که حکم عقل است درست می شود.

اصلا مولا می تواند با کنایه صحبت کند. اصلا بگوید اینجا که خبر ثقه گفت شرب تتن حرام است، این خبر ثقه منجز است عقلا. این کنایه از این است که من ابراز اهتمام می کنم به واقع. یعی شارع این کار را هم می تواند بکند که انشاء نکند عنوان منجزیت را، خبر بدهد از وجود منجزیت عقلیه برای خبر ثقه، کنایه از این است که موضوع منجزیت عقلیه را من ایجاد کردم. ولذا خبر می دهم که منجزیت عقلیه دارد خبر ثقه. این هم اشکال ندارد. البته مرحوم آخوند همان انشاء عنوان منجزیت و معذریت را می گوید.

حاج آقای وحید دام ظله فرموده بودند که مرحوم آخوند مسلکش منجزیت و معذریت نیست، مرحوم نائینی وآقای خوئی اشتباه کردند فکر کردند صاحب کفایه مسلکش انشاء منجزیت و معذریت است برای امارات، بعد گفتند هذا محال. ایشان فرموده اند کی صاحب کفایه مسلکش ابراز منجزیت و معذریت است؟ در کفایه در بحث جمع حکم ظاهری و واقعی می گوید که جعل ما یوجب التنجز، نه جعل تنجز.

اقول: به نظر ما این برداشت ایشان تمام نیست. مرحوم آخوند در بحث اجتهاد وتقلید تصریح می کند که مسلک ما انشاء المنجزیة و المعذریة است. نگاه کنید در بحث اجتهاد و تقلید کفایه در آنجا که بحث استصحاب حکمی که مورد فتوای مجتهد سابق هست آنجا ایشان می گوید مسلک ما انشاء منجزیت و معذریت است برای امارت از جمله فتوای مجتهد. این جعل ما یوجب التنجز اتفاقا موافق با برداشت ما است، یعنی جعل عنوان تنجز که این جعل عنوان تنجز یوجب التنجز العقلی.

بله صاحب کفایه هم می گوید جعل ما یوجب التنجز، یعنی انشاء می کند مولا عنوان منجزیت خبر ثقه را، واین موجب می شود که خبر ثقه واقع منجزیت عقلیه را پیدا کند. انشاء کرد شارع عنوان منجزیت را، پس اوجب التنجز العقلی. این حرف درستی است و اینکه بگوئیم صاحب کفایه قبول ندارد جعل منجزیت و معذریت را برای امارات، بلکه می گوید جعل ما یوجب التنجز که در بحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی گفته، نه این برداشت صحیحی از کفایه نیست.

صاحب کفایه مسلکش جعل عنوان منجزیت ومعذریت است وابدا این محال نیست، بلکه یکز از شکل های ابراز اهتمام مولا به واقع هست.

سؤال وجواب: عنوان منجزیت را انشاء می کند به داعی ابراز اهتمام به آن تکلیف واقعی در فرض قیام اماره. مکلف که این را فهمید موضوع درست می شود برای منجزیت عقلیه، برای واقع منجزیت موضوع درست می شود، واین هیچ اشکالی ندارد.

اختصاص به این شکل هم ندارد، تنزیل المؤدی منزلة الواقع آن هم ممکن است. بیائید بگوید ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر. آقای نائینی و آقای خوئی قدهما گفته اند که این هم محال است، چون یا مستلزم تصویب است و تصویب محال است یا باطل، ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر یعنی احکام خمر را واقعا دارد؟ اینکه تصویب است. حداقل جرم تصویب است که مجمع علی بطلانه. چرا اینقدر گیر می دهید؟ تنزیل المؤدی منزلة الواقع گاهی ناشی است از جعل احکام واقع برای مؤدی به ملاک نفسی، شبیه الطواف بالبیت صلاة، احکام صلاة را واقعا جعل می کند برای طواف. وتارة تنزیل المؤدی منزلة الواقع فقط به داعی ابراز اهتمام به واقع هست در فرض قیام اماره. فقط هدف از ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر منجزیت ومعذریت است، نه اینکه احکام واقعی خمر را جعل کند برای ما قامت الامارة علی أنه خمر. فرق می کند با الفقاع خمر، الفقاع خمر تنزیل فقاع منزلة الخمر ناشی است از جعل احکام خمر واقعا برای فقاع. اما ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر این به داعی منجزیت اماره بر خمریت است، نه اینکه احکام خمر را واقعا بار کند برای ما قامت الامارة علی أنه خمر. این چه اشکالی دارد. این شکلی است از اشکال جعل حجیت. چرا مستلزم تصویب باشد. عجب! کل شیء نظیف حتی تعلم أنه قذر جناب نائینی و آقای خوئی شما آنجاها نپذیرفتید که احکام واقعی طهارت را برای مشکوک الطهارة جعل می کند، گفتید نه، این صرفا برای این است که شما معذر دارید نسبت به مشکوک الطهارة. ظاهرا احکام طاهر را بار کنید، نه اینکه واقعا احکام طاهر را دارد. خب او هم تنزیل بود دیگر. کل شیء نظیف حتی تعلم أنه قذر تنزیل بود دیگر. خود شما در مقابل صاحب کفایه ایستادید گفتید معنای قاعده طهارت این نیست که احکام طاهر واقعی را برای مشکوک الطهارة واقعا جعل بکند. نقض هم کردید گفتید لازمه این فرمایش شما این است که اگر آدم با آب مشکوک الطهارة وضوء گرفت بعد هم بفهمد که آب نجس بوده باید بگوئید وضوئش صحیح است. چون شرط صحت وضوء طهارت است، شارع هم گفته است که مشکوک الطهارة طاهر.

آقای نائینی وآقای خوئی ایراد گرفته اند به صاحب کفایه که لازمه مسلک شما که احکام واقعی طاهر را بر مشکوک الطهارة بار کنیم این است که این وضوء با آب نجس واقعی صحیح باشد. بعد خودشان گفتند نه بابا، این حکومت ظاهریه است به غرض ترتیب احکام طاهر ظاهرا. خب همان بیان را در همین تنزیل المؤدی منزلة الواقع می شود گفت. ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر أی ظاهرا به داعی منجزیت و معذریت، وهیچ مستلزم تصویب هم نیست.

پس ما خلاصه عرضمان این است که آن چیزی که رافع قبح عقاب بلابیان است، حالا این برائت را به عنوان برائت عقلیه بدانیم کما هو المشهور یا برائت عقلائیه بدانیم کما هو الصحیح، رافعش علم به واقع فقط نیست، عدل دیگری دارد که علم به اهتمام مولا به واقع است، یعنی علم به اینکه مولا می خواهد که در فرض شک یا در فرض قیام خبر ثقه ما احتیاط کنیم. این هم مصداق بیانی است که موجب تنجز واقع است و موضوع قبح عقاب بلابیان را بر می دارد.

پس این قول اول که قول مرحوم نائینی وآقای خوئی است تمام نیست.

سؤال وجواب: اماره با امر به احتیاط به لحاظ اثر منجزیت هیچ فرقی نمی کند. نکته منجزیت اماره در وجوب احتیاط هم هست و هو العلم بارادة المولی للاحتیاط. البته خبر ثقه حجیتش آثار دیگری هم دارد غیر از منجزیت، او بحث دیگری است، اما منجزیتش ناشی از این نکته است که ما اهتمام مولا را به رعایت تکلیف واقعی عند قیام خبر الثقة علیه، این اهتمام مولا را ما فهمیده ایم و علم به آن پیدا کرده ایم.

قول دوم: قولی است که محقق عراقی وآقای صدر قائل شده اند. می گویند بیان یعنی علم به یک قضیه شرطیه. گفته اند: بالوجدان آن چیزی که مصحح عقاب است احد الامرین است: یا علم به تکلیف واقعی داشته باشیم، بدانیم شرب تتن حرام است. راه دوم اینکه بدانیم لو کان شرب التتن حراما فیهتم المولی به فی ظرف الشک. ممکن است ما ندانیم شرب تتن حرام است، ولی این را بدانیم که اگر شرب تتن واقعا حرام باشد به نحوی است که مولا اهتمام دارد که در فرض شک یا در فرض قیام خبر ثقه از شرب تتن اجتناب کنیم. اگر ما علم پیدا کنیم به این قضیه شرطیه، عقل می گوید دیگر من عقاب را بر کسی که شرب تتن را مرتکب بشود قبیح نمی دانم.

تعبیری دارد محقق عراقی، می گوید من عقیده ام این است که خطاب حکم واقعی با خطاب حکم ظاهری در ابراز و مبرَز به لحاط مبرَز هیچ فرقی نمی کنند. مبرَز یعنی روح حکم واقعی همان روح حکم ظاهری است، منتهی یک وقت شارع می گوید لاتشرب التتن، ابراز مولا به اندازه مبرَزش هست. مبرَز چیست؟ اراده نفسانیه مولا نسبت به ترک شرب تتن. ابرازش هم به همین مقدار است، نه کمتر و نه بیشتر. لاتشرب التتن. در خطاب حکم ظاهری (یجب الاحتیاط بترک شرب التتن) مبرَز همان اراده نفسانیه نسبت به ترک شرب تتن است. یعنی روح حکم ظاهری به وجوب احتیاط همان اراده نفسانیه نسبت به ترک شرب تتن است، ولی ابراز اوسع است از مبرَز. یعنی ممکن است ابراز باشد ولی مبرَز نباشد، واقعها شرب تتن فی علم الله حرام نباشد و مولا اراده نفسانیه نداشته باشد نسبت به اجتناب از شرب تتن. در اینجا مبرَز نیست ولی ابراز هست. اوسع است دیگر. در وجوب احتیاط گاهی واقعا مبرَز هست گاهی نیست، برخی از موارد هست برخی از موارد نیست، می شود اوسع دیگر.

ولذا محقق عراقی می گوید حکم ظاهری اگر مطابق با واقع در بیاید عین حکم واقعی است فرقی با او ندارد. چون مبرَز که اراده نفسانیه است نسبت به ترک عبد لشرب التتن، حالا کیفیت ابراز مختلف بود، یک جا گفت لاتشرب التتن یک جا گفت که احتط. واگر واقعا شرب تتن حرام نباشد اصلا حکم ظاهری حکم صوری است که لاواقع له، یعنی لا روح له، لامبرَز له. اینجوری می فرماید.

این هم نتیجه اش همان می شود دیگر. که وقتی مولا وقتی گفت احتط من احتمال می دهم ابراز داریم ولی مبرَزی نداشته باشیم، احتمال می دهم ابراز داریم ولی مبرَز نداریم، چون احتمال می دهم اراده نفسانیه مولا نسبت به ترک شرب تتن در کار نباشد. ولکن آن قضیه شرطیه محقق می شود دیگر. می دانم اگر واقعا مبرَزی در کار باشد مولا اراده نفسانیه داشته باشد نسبت به ترک شرب تتن، فیهتم به بخاطر این خطاب وجوب احتیاط که دارد.

اقول: ما می گوئیم جناب محقق عراقی وآقای صدر! علم به قضیه شرطیه کافی است وجدانا؟ من همینجوری خواب دیدم یا یک ثقه ای به من گفت، گفت من نمی گویم سیگار کشیدن حلال است یا حرام، من نمی دانم، ولی این را فهمیده ام که اگر حرام باشد از آن حرام هایی است که باید احتیاط بکنی. مثل اینکه می گوید من نمی دانم این آقا عالم است یا جاهل، ولی اگر عالم باشد از آن علمای درجه یک است. چون یک حرفهایی زد این نفهمیده، می گوید یا خیلی جاهل است پرت وپلا می گوید، یا واقعا از آن علمای عادی نیست چون اگر عالم عادی بود من می فهمیدم چه می گوید. گاهی اینجور می شود. می گوید مثلا شرب تتن یا قتل کافر من نمی گویم حرام است، شاید حلال باشد، ولی اگر حرام باشد از آن درجه بالاهای حرام است، از آن حرام هایی است که باید احتیاط کرد، ولی خب شاید حرام نباشد اصلا. لو کان حراما فأنا اعلم بأنه یهتم به المولی و یجب فیه الاحتیاط، ولکن ممکن است اصلا حرام نباشد. خب این مقدار کافی است برای رفع برائت. آقا من علم ندارم به حرمت قتل کافر یا به حرمت شرب تتن در این مثال، شاید حلال باشد. بله اگر حرام باشد از آن سنخ حرام هایی است که احتیاط در او لازم است.

سؤال وجواب: اصلا عقاب قبیح است، باب رفع ما لایعلمون چه تقییدی خورده در اینجا؟ آنهایی که قائل به برائت عقلیه یا برائت عقلائیه اند می گویند عقاب بلابیان قبیح است عقلا یا عقلائا، خب این هم لابیان است دیگر، من بیان ندارم. ... علم به اهتمام به نحو علم فعلی ندارم. ... این مثل این می ماند که اگر بشه چی میشه، عین آن قضیه است که داشت ماست می ریخت تو دریا، گفت چکار می کنی؟ گفت دارم دوغ درست می کنم، گفت چقدر باید ماست بریزی تو این دریا تا دوغ بشه؟ گفت می دونم ولی اگه دوغ بشه چی میشه. اگر حرام باشه چی میشه، خیلی مهمه، اما چه کسی می گوید حرام است؟

ما به نظرمان یتعین القول الثالث وآن این است که قضیه شرطیه به درد نمی خورد، آنی که منجز عقلی است این است که من علم داشته باشم که مولا اراده احتیاط دارد. این را علم داشته باشم. ممکن است علم به واقع ندارم علم به حرمت شرب تتن ندارم، اما علم دارم که الان مولا اراده دارد که من احتیاط بکنم. جناب آقا ضیاء عراقی! روح وجوب احتیاط اراده نفسیه واقعیه نیست، روح وجوب احتیاط اراده طریقیه مولویه است که من احتیاط بکنم. ومن باید علم پیدا کنم یا به حرمت واقعیه شرب تتن یا به اراده مولا نسبت به احتیاط. علم پیدا کنم به اراده مولا نسبت به احتیاط. نه اینکه اگر حرام باشد مولا می خواهد احتیاط کنم. خب اگر اینجور باشد می گوئیم انشاء الله حرام نیست واصلا این حرفها هم پیش نمی آید.

فالمهم هو أنّ الموضع الموجب للتنجز احد الامرین بالوجدان، إما العلم بتکلیف الواقعی أو العلم بارادة المولی الطریقیة للاحتیاط. این را من باید علم پیدا کنم. حالا اراده احتیاط مطلقا یا در فرض قیام خبر ثقه و امثال ذلک. والحمد لله رب العالمین.

یقع الکلام فی قیام الامارت مقام معذریة القطع و مقام القطع الموضوعی

 انشاءالله فردا.